



تسلیم حق شدن، نتیجه حاکمیت عقل بر نفس حیوانی است

آیت الله مرتضی تهرانی گفت: اگر انسان آلوده شود قبل از این که واقعیتی به او عرضه شود، چراغ عقل خود را خاموش کرده، و حاکمت را از عقل انسانی خود گرفته است.

آیت الله مرتضی تهرانی گفت: اگر انسان آلوده شود قبل از این که واقعیتی به او عرضه شود، چراغ عقل خود را خاموش کرده، و حاکمت را از عقل انسانی خود گرفته است.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر گفتاری از آیت الله مرتضی تهرانی در مورد آیه «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنِ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» است که در ادامه می خوانید:

حاکمیت عقل و نفس بر قوای انسان

وضعیت وجودی انسان مانند کشوری است که قوای مختلفی را در اختیار دارد. این قوا دو نوع موجودی است که می تواند در بدن و این کشور فعلیت پیدا کند و حکومت کند. خدای متعال در وجود انسان نفسی خلق فرموده که دو گونه ممکن است از آن استفاده شود. یک نوع این که نفس را حاکم بر تمام بدن و بر قوا، یعنی قوه و قوه های حافظه، قوه و قوه های متخیله، قوه و قوه های واهمه و قوه و قوه های عاقله کند. نوع دیگر این است که قوه و قوه های عاقله بر این بدن حکومت کند.

بعد از خلقت انسان و تولد یک نوزاد، قوه و قوه های عاقله و قوای نفسانی نوزاد در وجود او حاکمیت بالفعل ندارد. تدریجاً نفس حیوانی موجود در نوزاد و تا اندازه و قوه و قوه های عاقله و قوای تقویت می شود. حاکمیت بالفعل این قوا که مورد محاسبه و حق و تعالی واقع می شود بعد از بلوغ پسر یا دختر است. اگر رشد نوزاد تا رسیدن به مرحله و قوه و قوه های بلوغ به گونه و قوه های شد که تنها نفس حیوانی او تقویت شد و عاقله تقویت نشد، حاکمیت بر کشور وجود فرد به دست نفس حیوانی داده می شود و عاقله و عقلی که استعداد حکومت بالفعل را داشت منزوی می شود.

انسانی که قوا و اعضای او محکوم نفس حیوانی و حیوانیت او است، هیچ و قوه های عاقله و قوای که منزوی شده، اطاعت نمی کند. اطاعت از عاقله هنگامی است که عاقله قوی و قوای نفس حیوانی باشد. در این صورت، عاقله حکومت بالفعل پیدا می کند و قوا و اعضا و جوارح را استخدام می کند و بر حسب ادراک خود نسبت به واقعیت و قوه های عاقله و جوارح حکم می کند و از قوا هم در همان جهت اجرای حکم استفاده می کند. مثل عاقله در وجود انسان، مثل چراغی است که انسان می تواند با آن واقعیت و قوه های عاقله را پیدا کند. اگر عاقله حاکم باشد این چراغ نور دارد و واقعیت و قوه های عاقله را پیدا می کند و به صاحب خود معرفی می کند. اگر عاقله محکوم نفس شد چراغ عقل خاموش شده و عاقله فعلیت پیدا نکرده است. این حاکم منزوی هیچ قدرت و حاکمیتی در وجود تن و بدن ندارد.

حاکمیت نفس با تقویت قوای نفسانی و حیوانی و تقویت رذائل اخلاقی فرد است. اگر غرائز طبیعی بر عاقله و قوه های عاقله حاکم شود، عاقله در مقابل این غرائز کارایی ندارد. این تعبیر بین طلاب معروف است که "لا رأی لمن لا یطاع". اگر قوه و قوه های عاقله منزوی شد و نهایتاً اعضا و جوارح تحت اطاعت او قرار نگرفتند، عاقله رأی و نظریه و قوه های عاقله ندارد. اگر از این عاقله سؤالی هم بپرسند همان نظریه و قوه های نفس حیوانی خود را عرضه می کند؛ اگر از او در مورد بد یا خوب بودن موردی سؤال کنند، بر حسب معیارهای نفسانی و حیوانی جواب این سؤال را می دهد.

اگر انسان بر نفس و بر غرائز خود مسلط باشد و حاکمیت را به عقل داده باشد، و به عنوان مثال مورد این سؤال قرار گیرد که آیا دروغ خوب است یا بد است؟ جواب می دهد که بد است. اما اگر قوه و قوه های عاقله و قوای همین انسان محکوم غرائز و صفات رذیله قرار گیرد جواب دیگری به این سؤال می دهد. جواب اول صحیح و جواب دوم که با جواب اول مغایرت دارد باطل است و امکان ندارد که دروغ هم خوب و هم بد باشد. این فرمول علمی و عقلی و شرعی و اخلاقی در تعریف حقیقت انسان از ابتدای خلق حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام تاکنون، بدون استثنا صحیح بوده است. اگر چراغ عقل روشن نگاه داشته و تقویت شود و حاکمیت آن حفظ گردد، می تواند واقعیت و قوه های عاقله را به صاحب خود به نحوی نشان دهد که قابل انکار نباشد. صفات رذیله و قوه های ضد انسانی ابعاد دیگر نفس هستند.

به هر مقداری که قوه‌ی عاقله تحت حکومت نفس حیوانی و این اوصاف رذیله ضعف پیدا کند انسان از واقعیت‌ها دور می‌شود و واقعیت‌ها را نمی‌بیند.

تسلیم حق شدن، نتیجه‌ی حاکمیت عقل‌ها بر نفس حیوانی

در صدر اسلام در اولین زمانی که اسلام عرضه شد برخی افراد با جمله‌ی "قولوا لا اله الا الله تفلحوا" فوراً تسلیم شدند، برخی دیگر تدریجاً و مثلاً بعد از یک سال یا دو سال تسلیم شدند و برخی دیگر مانند ابوجهل و ابولهب هرگز تسلیم نشدند. تمام این رویدادهایی که در تاریخ نقل شده، بر حسب واقعیت و تکوین افراد است که باطن آن‌ها چگونه رشد پیدا کرده است. اگر باطن در جهت عقلانی-انسانی رشد پیدا کرده و سعی کرده باشد که غرائز حیوانی و اوصاف رذیله، تحت حاکمیت عقل قرار گیرد، اجازه نمی‌دهد که محبت به آن‌ها چه که واقعیت ندارد ایجاد شود یا ازدیاد یابد. چنین فردی موضوعات کم‌ارزش را مورد توجه قرار نمی‌دهد و هنگامی که می‌خواهد وقت و فکر و خیال در موردی صرف کند آن را با موازین عقلی می‌سنجد تا ارزش کافی داشته باشد. افرادی که در صدر اسلام زود و بدون تهدید تسلیم شدند، کسانی بودند که انسانیت و حاکمیت عقل‌ها بر نفس حیوانی را بالفعل نگاه داشته بودند. این کار حتی در غیر انسان‌ها هم ممکن است.

در دنیا جاهل قاصر که دسترسی به عالم و کارشناس ندارد تا از او نظرات مختلف را نسبت به جهان هستی سؤال کند هم وجود دارد. اما اگر انسان آلوده شود قبل از این‌ها که واقعیتی به او عرضه شود، چراغ عقل خود را خاموش کرده، و حاکمت را از عقل انسانی خود گرفته است و این حاکم معزول دیگر توانی ندارد، و مصداق ((لَا رَأَى لِمَنِ الْبَطْآنُ)) می‌شود. بدین ترتیب جمله‌ی "قولوا لا اله الا الله تفلحوا" را از گوینده‌ی آن می‌شنود، اما چون عقل زیون و اسیر شده، و قدرت تعقل در این جمله را ندارد، مضمون واقعی آن را نمی‌فهمد. اگر این انسان اسیر غرایز که فهم از او گرفته شده و از واقعیات دور است مورد مشورت قرار گیرد، هر نظریه‌ای بدهد به ضرر انسان است.

این آیه‌ی کریمه می‌فرماید: ﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا﴾؛ کسی که غفلت بر وجود او حاکم شده و یاد حق‌ها را فراموش کرده، به دنبال اموری حرکت کرده که واقعیت ندارد، و اگر سؤالی هم از او بپرسید، جواب او گم‌راه کننده است. بعضی از افراد به دلیل این‌ها که معیارهای واقعی و تشخیص واقع را در دست ندارند، یک مسئله را از افراد متعددی سؤال می‌کنند، هرچند تنها یک جواب صحیح است.

یکی از سؤالات‌ها به من گفت این مسئله را از سه نفر سؤال کرده‌ام، و جواب کتبی به من داده‌اند، اگر جواب شما هم مانند جواب سایرین است نظر خود را بنویسید، در غیر این صورت چیزی ننویسید. این فرد در جستجوی واقع نبود، بلکه به دنبال کسب سود دنیایی خود بود. هرچند که سود دنیایی خیال محض است. انسان بیش از ظرفیت معده‌اش نمی‌خورد، و بیش از حجم بدنش لباس نمی‌پوشد. انسان عاقل پس از سیر شدن، از خوردن غذای مجانی و خوش‌مزه هم خودداری می‌کند. در هر کاری باید عاقلانه محاسبه کرد و با درخواست‌های نفس خود کاری را انجام نداد.

اهمیت معیارها در پاسخ‌گویی به سوالات

باید فکر کرد که آیا جواب سؤال خود را با معیار صحیح و واقعی و با معیارهای شرعی می‌خواهیم و یا با معیارهای دنیاطلبی، در جستجوی پاسخی مطابق سلیقه‌ی خود هستیم. معنای ﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا﴾ این است که تحقیق و تفحص کن، تا کارشناس شایسته‌ای بیابی که می‌تواند از علوم استفاده کند و از دانش خود سوءاستفاده نمی‌کند.

یکی از دوستان که در بازار لوازم‌التحریرفروش فعالیت می‌کند، در مورد رفتن به چین به همراه سایر همکاران خود برای واردات سوال کرد. یک روحانی نباید برای راضی کردن مردم و ایجاد رابطه دوستانه یا مرید درست کردن، به گونه‌ای که نفس دستور می‌دهد جواب سوالات را بدهد. ممکن است این سوال‌کننده بگوید با رفتن به این سفر تجاری سود زیادی می‌برد و در نتیجه وجوهاتی که به بیت‌المال و حوزه‌ی علمی‌ها می‌پرداخت می‌کند چند برابر می‌شود و به این دلیل باید به او اجازه رفتن داد. اما آن‌ها هیچ‌یک از معیارهای عقلانی و دینی هستند، ابتدا رویدادها و حوادثی که این مسافرت ملازم با آن است را در نظر می‌گیرند. به عنوان مثال در این‌ها چشم خود را کنترل

می‌کند؛ اما در این سفر شرایط، مشابه بازار تهران نخواهد بود و به ناچار با نامحرم‌ها مواجه خواهد شد.

ما روحانیون وظیفه داریم آن‌چه را که اساتید ما به ما فرموده‌اند و خدای متعال هم به ما توفیق داده و باور کرده‌ایم به مردم منتقل کنیم، لذا جواب سوال آن فرد را این‌گونه دادم که در این سفر خطر از دست دادن ذخیره‌های معنوی شما وجود دارد. او هم از این سفر صرف‌نظر کرد و مانند سایر همکاران خود منفعت مالی نبرد. اسلام برای زیاد کردن وجوهات نیامده، بلکه برای انسان‌سازی و مؤمن درست کردن و دور کردن مردم از محرمات و معاصی آمده است.

در ابتدای کتاب متاجر و سائل‌الشیعه؛ ی‌مرحوم شیخ‌رضوان‌الله‌تعالی‌و‌ه‌؛ علی‌ه‌روایات زیادی در استحباب تجارت نقل شده است که افرادی که هزینه‌ی زندگی‌شان هم تأمین است، باید به کسب‌وکار و بُعد اقتصادی خود توسعه بدهند. صدر اسلام شرایط امروز را نداشته و منظور هم چنین شرایطی نبوده است، بلکه بزرگان کلیاتی را فرموده‌اند؛ اگر انجام استحبابی معارض شد و تقابل با ارتکاب محرمات، و معصیت مرتکب شدن پیدا کرد این استحباب همچنان محفوظ نیست. هیچ فقیهی این‌گونه فتوا نداده و نمی‌دهد. کلیات هم سر جای خود محفوظ است. آن روایات، مسافرت و خرید از چین را برای یک کاسب بر حسب ظاهر مقدس تجویز نمی‌کند. باید آن کسی که مورد سؤال قرار می‌گیرد از سؤال‌کننده بپرسد که آن‌چه شرایطی دارد؟ اگر آن شرایط، با مسیر انسانیت و مسیر اطاعت از حق‌تعالی و عبودیت حق‌تعالی تضاد دارد، شکی نیست که این استحباب فعلیت ندارد.

شیطان در این موارد کمک می‌کند؛ و انسان را تنها نمی‌گذارد، و چنین می‌گوید: به این سفر می‌روی و خرید می‌کنی و برمی‌گرددی، و مقدار زیادی هم به دستگاه حضرت بقیه‌الارواح‌ناله‌الفدا کمک می‌کنی. اما او نمی‌گوید که در این سفر چند حرام مرتکب می‌شوی. سؤال‌کننده هم همین‌چهره را نشان می‌دهد، و کل چهره‌ی واقعی را نشان نمی‌دهد. اگر ما هم تنها به همین بخش جواب دهیم، اشتباه کرده‌ایم. ما به عنوان یک روحانی خلق نشده‌ایم که از مردم پول بیش‌تر بگیریم و به قم بدهیم، بلکه خلق شده‌ایم که به آن‌ها بگوییم شما در درجه‌ی اول موظف هستید که از حق‌تعالی اطاعت کنید، و گناه نکنید و او را عصیان نکنید، تا واجبی ترک نشود، و اگر قدرت داشتید مستحبات را هم انجام بدهید. خدای متعال هم در قرآن قول داده که رازق شما است. او می‌فرماید: ما خودمان بعضی را بر بعضی در رزق تفصیل داده‌ایم، یعنی شما ناراحت نباش که تنبلی کرده‌ای و به پول کم‌تر رسیده‌ای.

تشخیص دادن حق از باطل برای کسی که نفس او تزکیه نشده خیلی سخت است. شیطان برای انسان موارد مثبت و خیر را جلوه می‌دهد، اما موارد منفی و شرها را نمی‌دهد. در همه‌ی انواع شغل‌ها هم همین نکته تصور می‌شود. انسان نباید به گونه‌ی صحیح کند که گروهی گمراه و اغفال شوند، و مطلب را اشتباه بفهمند، و تصور کنند برای جبران، سالی دو نفر یهودی؛ یا مسیحی، را مسلمان و متدین درجه‌ی یک می‌کند. خدای متعال می‌فرماید: من از تو این نتیجه را نمی‌خواستم؛ نه صد معصیت را مرتکب شو و نه دو نفر را هدایت کن، بلکه خودت را حفظ کن.

انگیزه‌ی منافقین از پذیرش ظاهری اسلام

افرادی که صدر اسلام تحت تأثیر حجت خدا قرار نگرفتند، از سر تا پا آلوده بودند، و خود را فروخته بودند. بعضی‌ها ایشان تظاهر به دین می‌کردند که رؤس منافقین شدند. آن‌ها آیات را می‌شنیدند، ولی مضمون آیات را باور نمی‌کردند. زیرا در باطن خود جایی برای باور و درک واقعیت‌های مثبت باقی نگذاشته بودند، و این باطن از محبت غیر خدا پر بود. یقین مراتب دارد، و باید به گونه‌ی ای باشد که اگر یک نفر شبهه‌ای به انسان القا کرد، فکر فرد عوض نشود. بلکه چنین فردی باید به القا کننده‌ی شبهه بگوید که من در این مطلب تخصص ندارم، و کارشناس آن نیستم، مدارک تحصیلی من هم مربوط به دین‌شناسی و اسلام‌شناسی نیست، لذا می‌توانیم مشترکاً به کارشناس مراجعه کنیم. اما بعضی افراد از این‌ها اظهار کنند مدرک تحصیلی آن‌ها ارتباطی به دین ندارد، خجالت می‌کشند، زیرا این امر، اظهار جهل است و انسان ذاتاً خودخواه است. مگر این‌ها در برابر واقعیتی قرار بگیرد، که ارزش و حفظ آن واقعیت را مقدم بر حفظ خود بداند، در آن صورت خود را خرج آن می‌کند. روزه گرفتن، نماز خواندن، به جبهه رفتن و انجام دادن سایر واجبات همین‌گونه است، چنین افرادی باور کرده‌اند که ارزش حق‌تعالی بیش‌تر از خودشان است؛ آن‌ها مخلوق و مملوک او هستند، و حق‌تعالی مالک حقیقی است. اگر رضایت او به این است که قوای

ظاهری و جسمانی انسان در راهی که او خواسته خرج شود، پس باید خرج شود.

این مسائل اگر تدریجاً در طول عمر به گوش انسان بخورد، جا می‌زنند؛ و ممکن نیست که در یک جلسه تمام اطلاعات توحیدی و مذهبی و آن‌چه مربوط به نبوت و امامت است را به مخاطب منتقل کرد. علوم دیگر هم چنین است. همان‌گونه که با خواندن مقالات پزشکی انسان پزشک نمی‌شود، دین‌شناس شدن هم به سادگی میسر نیست و تداوم در فراگیری لازم دارد.

افرادی که در هر جامعه‌ای در مسیر باطل رشد می‌کنند، ابتدا باطن خود را خراب و پر از ضد ارزش‌ها می‌کنند، بعد حرکت می‌کنند و مانند خود را ایجاد می‌کنند. بیست‌وسه سال زمان کمی برای مشرکینی که با مقام رسالت تماس داشتند نبود. آن‌ها از اول در مسیر توحید نبودند. آن‌ها ابتدا تصور می‌کردند که می‌توانند آن بزرگوار را از بین ببرند؛ بعد به این فکر افتادند که اجازه نفوذ در جامعه به حضرت ندهند؛ سپس به فکر افتادند که بعد از این بیست‌وسه سال خودشان کنترل جامعه را در دست بگیرند. آن‌ها از اول به فکر حق‌شناسی نبودند. البته سیاست صحیحی که اسلام داشت، و الان هم همین سیاست وجود دارد و باید حفظ شود، این بود که نباید با انسان‌های ناقص و مخالف درگیر شد که در ابتدا ریشه را نابود کنند.

بعد از بیست‌وسه سال زحمت هنگامی که آن بزرگوار درخواست وسیله‌ای کردند که چیزی بنویسند تا مردم بعد از ایشان گرفتار نشوند، و به هلاکت نیافتند، نپذیرفتند. در این بیست‌وسه سال آن بزرگوار راجع به حقیقت قرآن، و اهل‌بیت؛ صلوات‌الله‌علیه‌م‌وآل‌ه‌وسلم؛ و اواخر عمر نزدیک می‌شدند این بیانات هم صریح‌تر می‌شد. اما این راه وقتی برای انسان نافع است که چراغ عقل او با ضد ارزش‌های نفسانی و صفات رذیله خاموش نشده باشد. چراغ روشن، راه را پیدا می‌کند. مهم این است که انسان عاقله‌ی خود را تقویت کند.

مقدمات موثر در پاکیزگی نفس انسان

در ابتدا خدای متعال پدر و مادر را خلق کرده است که آموزش‌های لازم را به فرزند خود بدهند. یا به عنوان مثال حق‌تعالی به آن‌ها فرموده است که از غذای حلال استفاده کنید و غذای شبهه‌ناک نخورید که تکون نطفه و شیر مادر متأثر از آن نباشد. همه‌ی مورخین وقایع قبل از تولد صدیقه‌ی کبری سلام‌الله‌علیها را نوشته‌اند. این نکات، برنامه‌ای همگانی و برای همه است. آن بزرگوار با مقامی که داشتند، با پیغام جبرئیل و به حکم حق‌تعالی خود و حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها را تحت این برنامه قرار دادند. آن خانم عمل‌های الهی و عبادات سنگین‌تری را انجام داد؛ تا در حد ممکن، نفس پاکیزه‌تر و مصفی‌تر شود. خدای متعال به مقام رسالت در مورد این مولود مبارک می‌فرماید: ما به تو کوثر عطا کردیم.

به مخالفین یا آن‌هایی که شعور درک حقیقت را ندارند باید گفت که چه کرده‌ای و چه خورده‌ای که الان نمی‌توانی واقعیت را قبول کنی. غذایت را عوض کن، برنامه‌ات را عوض کن، مسیبت را عوض کن. چرا این‌طور فکر می‌کنی و چرا تصدیق نمی‌کنی؟ ریشه‌ی این چرا مربوط به قبل است. مقام رسالت در اواخر عمر شریف خود فرمودند: "اینی تارک فیکم الثقلین کتاب‌الله و عترتی"، چرا بعد از چند قرن کتاب‌های خود را از "عترتی" خالی کردید و جای آن ((سنتی)) گذاشتید؟ چرا به خود اجازه می‌دهید در دین خدا و در فرمایش مقام رسالت دست‌کاری کنید؟ اگر شهادت داشته باشند باید جواب بدهند که کار ما از ابتدا خراب بود. این خرابی با چشم سر دیده نمی‌شد، بلکه عاقله آن‌ها را درک می‌کرد؛ در جایی که ما باید اطاعت از حجت خدا کنیم، اطاعت نکردیم.

یک انسان مثل سلمان و ابوذر رضوان‌الله‌علیهما مطیع محض می‌شود و یک انسان هم از اول نمی‌تواند حق را در باطن خود نگه دارد. وظیفه این است که وقتی که شرایط انسان به گونه‌ای شد که بر خود می‌ترسد که مبتلای به گناه شود، چنان‌چه برای او امکان داشته باشد با حلال و نه با حرام تعادل را در خود به وجود بیاورد. وظیفه‌ی انسان است که اگر بتواند از حق‌تعالی طلب فرزند کند و وقتی خدای متعال به او فرزند داد، این فرزند را با منطقی که متناسب با سن او باشد تربیت کند و او را از حقایقی که با چشم سر نمی‌بیند، آگاه کند تا به تدریج چراغ عقلی که خدای متعال به او عطا کرده، تقویت شود، و با آن چراغ، حقایق را ببیند.

حکمت حق‌ تعالی اقتضا کرده است به موجب فطرت، عاطفه و احساساتی که به مخلوقات خود عطا کرده است انسان‌ها به حرکت درآیند. این اهرم، تخصصی فنی نیست که هر کسی نتواند آن را به کار بگیرد، بلکه مردم با استفاده از آن می‌توانند حقیقت را درک کنند، و به ولیّ خدا محبت پیدا کنند؛ محبت که پیدا کردند، از ایشان اطاعت می‌کنند. منتهی‌الآمال را با دقت مطالعه کنید و با فضایل اهل‌بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین که حجج حق‌تعالی هستند، آشنا شوید. اگر انسان فطرت خود را تغییر نداده باشد، صفات خوب را دوست دارد و در اثر آشنایی با این بزرگواران به ایشان محبت پیدا می‌کند. هنگامی که این محبت ایجاد شد، انسان راحت‌تر اطاعت می‌کند و زودتر و بیش‌تر به خدای متعال نزدیک می‌شود. اگر انسان قرب به حق‌تعالی پیدا کند، و طعم تقرب را با ذائقه‌ی عقل خود بچشد، دیگر آن‌را رها نمی‌کند.

بنابراین انسان باید عاقله‌ی خود را تقویت کند، و بین عاقله و غرایز طبیعی فرق بگذارد. غرایز مخلوق حق‌تعالی هستند، و اگر با ضوابط و احکامی که حق‌تعالی مشخص فرموده است مورد استفاده قرار گیرند نافع‌خواهند بود. اما اگر خارج از آن مسیر مورد استفاده قرار گیرند مضر هستند. مصرف صحیح را بایستی از دین آموخت؛ مصرف فاسد غرایز را هم به وسیله‌ی دین بایستی یاد گرفت و کنار گذاشت.

مردم با سوء‌اختیار خود مصائب بسیاری را بر اولیای خدا به خصوص رسول اکرم و اهل‌البیت ایشان صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین تحمیل کردند، و آن بزرگان بسیار صدمه خوردند. تا آن‌جایی که بر حسب نقل، آن حضرت فرمودند: "ما أودى نَبیٌ مِثْلَ ما أودیت". انسان‌هایی که عاقله‌ی ایشان قوی نیست اما دارای احساسات هستند، با ملاحظه‌ی ظلم‌هایی که قابل توجیه نیست، و تحمل مصائب توسط این بزرگواران، مجذوب می‌شوند. مردم با خود فکر می‌کنند که چرا انسان‌هایی که از جهت داشتن خیر مادی و معنوی برای افراد جامعه، در زمان خود منحصر به فرد بودند، با این فشارها و مصائب و اذیت‌ها روبرو می‌شوند تا نهایتاً به شهادت می‌رسند. حضور در این‌گونه جلسات نتیجه‌ی ایجاد محبت نسبت به ایشان است. این نوع احساسات، انسان را به محیط‌هایی هدایت می‌کند که در آن محیط، حق‌تعالی به او خیر انسانی و الهی نصیب‌ می‌کند.

بزرگانی که الان به عنایت حق‌تعالی برای مردم احکام خدای متعال را بیان می‌کنند و می‌نویسند، از نوجوانی وارد حوزه‌ها شده و پشتکار به خرج داده و از خواب و خوراک و مسافرت رفتن خود کاسته‌اند. هر انسانی که بخواهد در مسیر صحیح به جایی برسد، باید تحمل کند. البته آن‌هایی هم که در مسیر باطل و برای رسیدن به مادیات تلاش می‌کنند، واقعاً صدمه می‌بینند، اما مسیر صحیح این است که انسان برای آخرت تلاش کند و از وسائل مادی که حق‌تعالی در این دنیا در اختیار او قرار داده، به اندازه‌ای که مفید است استفاده کند و بیش از آن اندازه را مورد توجه خود قرار ندهد که مضر خواهد بود. این‌ها مضامین آیات قرآن است.

در هزار و چهارصد سال قبل برای آن خانم، سیده نساء‌العالمین، مصائبی روی داد. سن ایشان متناسب با مرگ نبود. به نقل مرحوم آقا شیخ‌عباس و دیگران، آن بزرگوار به لحاظ رشد و سلامت انسانی فوق‌العاده و بالاتر از حد متعارف بودند، در عین حال ایشان از حق‌تعالی غفلت نکردند، لذا اگر از این خانم مطلبی نقل شد و گوینده هم مورد اعتماد بود، باید پذیرفت و عمل کرد. یعنی شایسته است که انسان خود را تغییر دهد، تا با مضمون و مفهوم کلامی که از آن بزرگوار صادر شده تطبیق پیدا کند. تمام این مجالس تبلیغ برای همین نکته است. ذکر مصائب آن بزرگوار و فرزندان ایشان برای این است که ما به باطن انسانی و احساسی خود برگردیم، و دوباره چهره‌ی قلب‌ و روح انسانی‌ ما متوجه این مسائل و خاصیت آن شود.

مصائبی که بر آن بانوی بزرگوار سلام‌الله‌علیها وارد شد، حکم کلاس درس برای فرزندان ایشان داشت. امام صادق و بعضی از ائمه‌ی دیگر صلوات‌الله‌علیهم این خانم بزرگوار را ندیدند، اما آن‌چه را که شنیده بودند در ذهن شریف‌شان، و بلکه برابر چشم‌شان بود. امام صادق صلوات‌الله‌علیه می‌فرمایند: "کأنی آنظر"، یعنی مثل این‌است که مصیبت‌هایی که بر مادرم وارد شد را می‌بینم. این بیانات برای این است که قلب شنونده‌هایی که هنوز قساوت پیدا نکرده، رقت پیدا کند و روح‌شان به این خاندان نزدیک شود، و به این فکر بیافتند که از اهداف این خاندان

حمایت کنند، و توجه کنند که هرچند خود ایشان رفته‌اند، اهداف‌شان باقی است.